

## کاربردشناسی دیرش واکه در گفتمان دینی فارسی با تأثیرات ناظر بر افعال کلامی و تکریم

اثر: دکتر علی افخمی

دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و دکتر محمدرضا فخر روحانی

(از ص ۱۱ تا ۲۸)

### چکیده:

در برخی گونه‌های گفتمان دینی (شیعی) فارسی، دیرش اضافی واکه‌ای معانی کاربردشناختی چندی را می‌رساند. چنین دیرشی بر واکه دوم در نام محمد، واکه دوم در لقب امام (هنگامی که برای مرحوم امام خمینی به کار می‌رود) و در واکه نخست در لقب قائم - یکی از القاب تکریم برای حضرت مهدی (عج) - اعمال می‌گردد. در این موارد دیرش دو مقصود را برآورده می‌کند: یکی آن که ادب و احترام و اعظ را نسبت به شخصیت‌های دینی نام‌برده می‌رساند و دیگر آن که شنوندگان (اعم از مخاطبان و ناظران) را به ادای پاسخ‌های کلامی و یا غیر کلامی مناسب گوناگونی و می‌دارد که از اعتقاد مشترک سخنران و شنوندگان بر می‌خیزد. از سوی دیگر این پدیده را می‌توان یک فعل کلامی جمعی و تلفیقی همراه با معنای متداعی مدار کوتاه نیز قلمداد کرد، بدین صورت که دیرش دادن به واکه از سوی واعظ، (فعل کلامی) بیانی و نیز آگاهانیدنی بوده برای مخاطبان از شأن (فعل کلامی) امری برخوردار می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: دیرش واکه - کاربردشناسی، ادب، ادات تکریم، افعال

کلامی.

## مقدمه:

در گونه دینی زبان فارسی پدیده‌هایی یافت می‌شود که فصل مشترک میان آواشناسی و کاربردشناسی بوده، بدین معنا که با اعمال یک مکانیسم آوایی - و نه واجی - می‌توان به تأثیری بر روی مخاطبان دست یافت. آنچه در این مقاله می‌آید دو نمونه از این پدیده در گونه دینی (شیعی) زبان فارسی معاصر می‌باشد.

معمولاً در منابر و مجالس و عظم، سخنرانان هنگام ادا کردن نام مبارک پیامبر گرامی اسلام واکه میانی در نام آن حضرت را اندکی می‌کشند و یا این پدیده دو عمل صورت می‌گیرد: یکی ابراز احترام از سوی سخنران و دیگری عکس العمل کلامی مخاطبان و حاضران در مجلس به صورت صلوات فرستادن.

در تلفظ نام محمد / mohæmmæd / در گونه معیار فارسی، سه هجا و سه واکه وجود دارد که هجا و واکه آخر تکیه بر stressed می‌باشد. (همین نام در گفتار عامیانه با دو هجا به صورت mæmmæd تجلی می‌نماید.) اما معمولاً سخنرانان دینی در خطبه‌ها برای رعایت کردن احترام و نشان دادن ارادت خود نسبت به پیامبر گرامی اسلام این نام را به صورت / moħæmmæd / (با گرایش به حلقی کردن h) تلفظ می‌کنند (تا حتی الامکان به تلفظ درست عربی آن نزدیک‌تر باشد).

با توجه به این که در زبان فارسی تکیه (غالباً) بر روی هجای آخر قرار دارد (کنستویچ ۱۹۹۴ : ۴۸)، تلفظ این نام در گونه مورد بحث ابتدا دارای ħ حلقی شده و m مشدد بوده، تکیه هم در هجای آخر قرار دارد و لذا بازنمایی واجی آن به صورت زیر در می‌آید:

/moħæmmæd/

با توجه به این که کشش (length) نقش واجی داشته و دیرش (duration) صرفاً از

سرشتی آوایی برخوردار است<sup>(۱)</sup> (لیور ۱۹۹۴ : ۴۳۶)، برای ادای احترام از سوی سخنران، واکه هجای میانی از دیرش تقریباً دو (یا شاید سه) برابر حد معمول خود برخوردار گشته و لذا این نام به صورت *moħæ:mmæd* و یا *moħæ::mmæd* تلفظ شده، هجای میانی هم البته با شدتی بیشتر از بقیه هجاها ادا می‌شود. این پدیده آوایی که در بافت دینی و عظم و خطابه با حضور مستمعین (و نه از طریق تلویزیون یا رادیو) و معمولاً در آغاز یا وسط سخنرانی به کار می‌رود<sup>(۲)</sup>، همان کاربرد پدیده‌های زیر زنجیری مانند تکیه و کشش است که برای تأکید بر واژه‌ها و نشان دادن حالت‌های روحی و عاطفی گوینده بوده و نیز تداعی‌کننده دیگر معانی تلویحی می‌باشد که افاده آن معانی صرفاً به تنهایی با واژه‌ها امکان ندارد (جونز ۱۹۶۷ / ۱۹۷۶ : ۱۰۸). آنچه در بافت دینی و عظم و خطابه شیعی فارسی اتفاق می‌افتد، بیان کردن یک فعل کلامی

۱. آواشناسان و واجشناسان تمایزی میان کشش *length* و دیرش *duration* قائل شده‌اند. بدین مفهوم که کشش از سرشتی واجی برخوردار است و می‌تواند معنای واژه را تغییر دهد که نمونه این پدیده در زبان‌های ژاپنی و ایتالیایی وجود دارد، در مقابل «دیرش» از سرشتی آوایی برخوردار است و حضور آن صرفاً در کشیدگی یک واکه ولی بدون ایجاد تغییر معنایی بروز می‌نماید. برای اندازه‌گیری کشش، در سنت بریتانیایی جونز اصطلاح *chrone* را به کار برده و آن را به صورت «هر میزان خاصی از دیرش» (جونز ۷۶ / ۱۹۶۷ : ۱۲۶) تعریف می‌کند. از سوی دیگر، در سنت آمریکایی، بلومفیلد *mora* (پاره هجاء، کسه و یا مورا) را به صورت «واحد دلبخواهی و یا قراردادی از دیرش نسبی» تعریف می‌کند (بلومفیلد ۱۹۳۳ : ۱۱۰) و پایک آن را به صورت «واحد منفرد کمینه از کشش واکه» (پایک ۱۹۴۷ : ۱۴۵) و نیز به عنوان «واحد زمانبندی که معمولاً معادل [زمان تلفظ] یک واکه کوتاه یا نیمی از یک واکه بلند است [...]» (همان : واژه‌نامه، ذیل *Mora*) تعریف می‌کند. هرچند شاید بتوان همان اصطلاح «دیرش» را علی‌الحساب برای واحد اندازه‌گیری آن به کاربرد، لیکن لازم به یادآوری است که در تجوید قرآن از اصطلاح «حرکت» که معادل زمان متعارف «بستن هر بند انگشت» می‌باشد برای اندازه‌گیری مقدار کشیدگی واکه در مدها استفاده می‌شود.

۲. این پدیده در پایان سخنرانی و به ویژه هنگام ذکر مصیبت و یا دعا کردن دیده نمی‌شود.



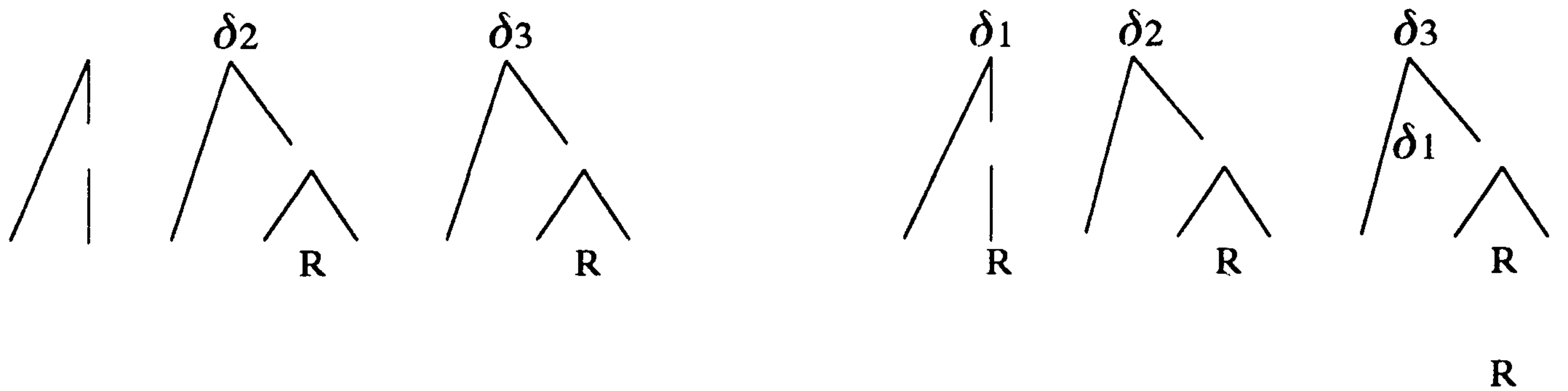
غیرمستقیم (indirect speech act) است که به جای آن که با پاره گفتار و یا جمله‌ای امری (directive) صورت پذیرد، با برخی ویژگی‌های زیر زنجیری (suprasegmental) یعنی با دیرش واکه‌ای به مستمعین القامی شود.

تلفظ مورد بحث در گونه وعظ دینی در فارسی

تلفظ عادی در گونه معیار فارسی

/mo.hæm.'mæd/

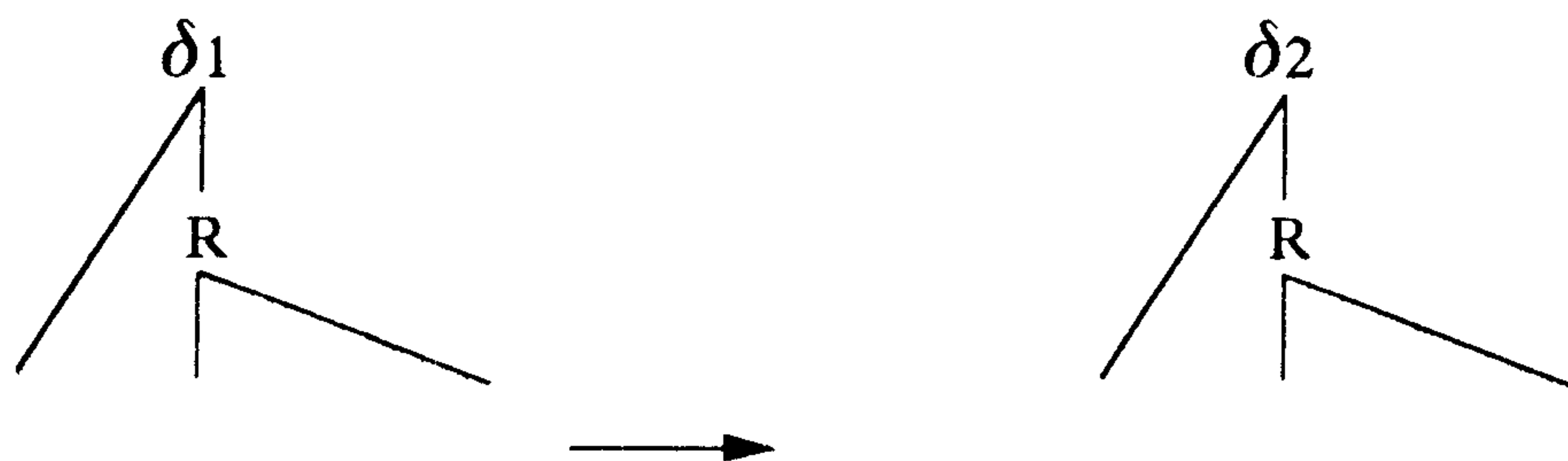
/mo.hæ:m'mæd/

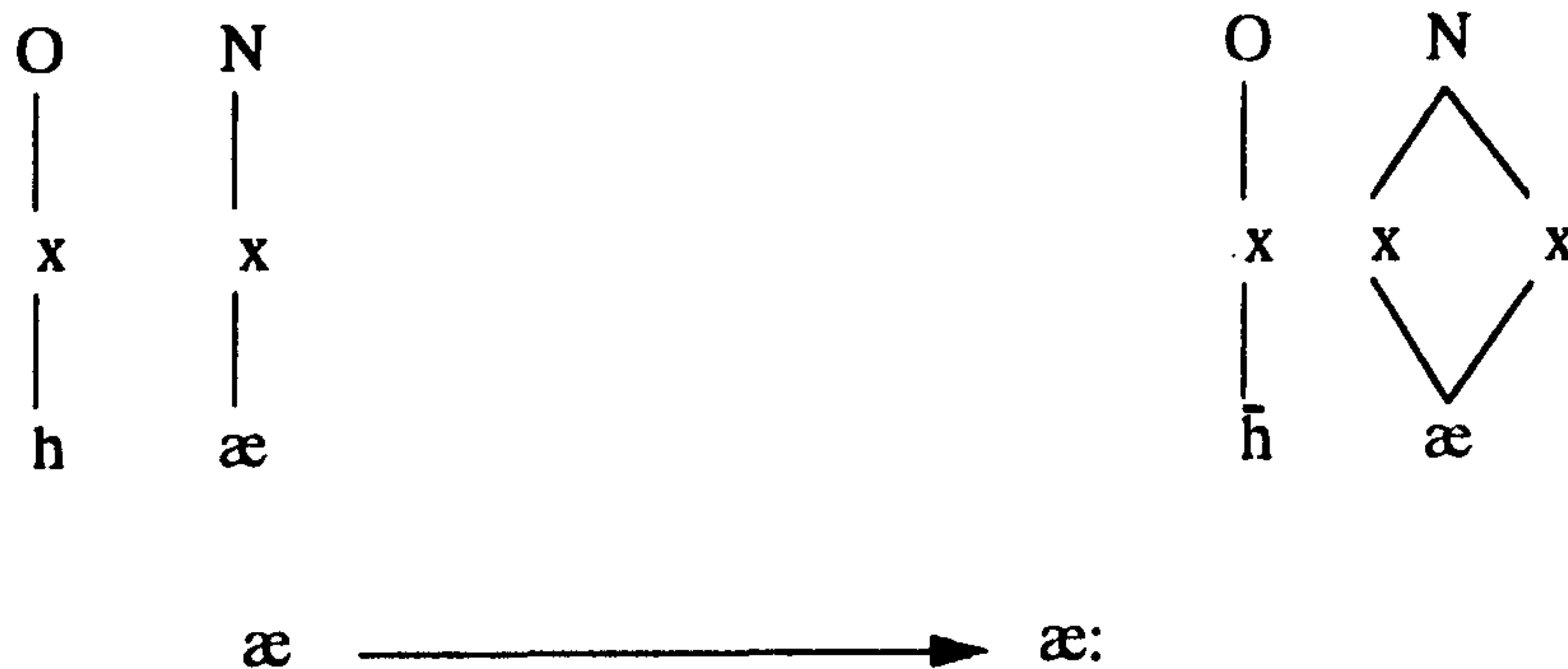


N C O N C → O N O N C O N C



m o h



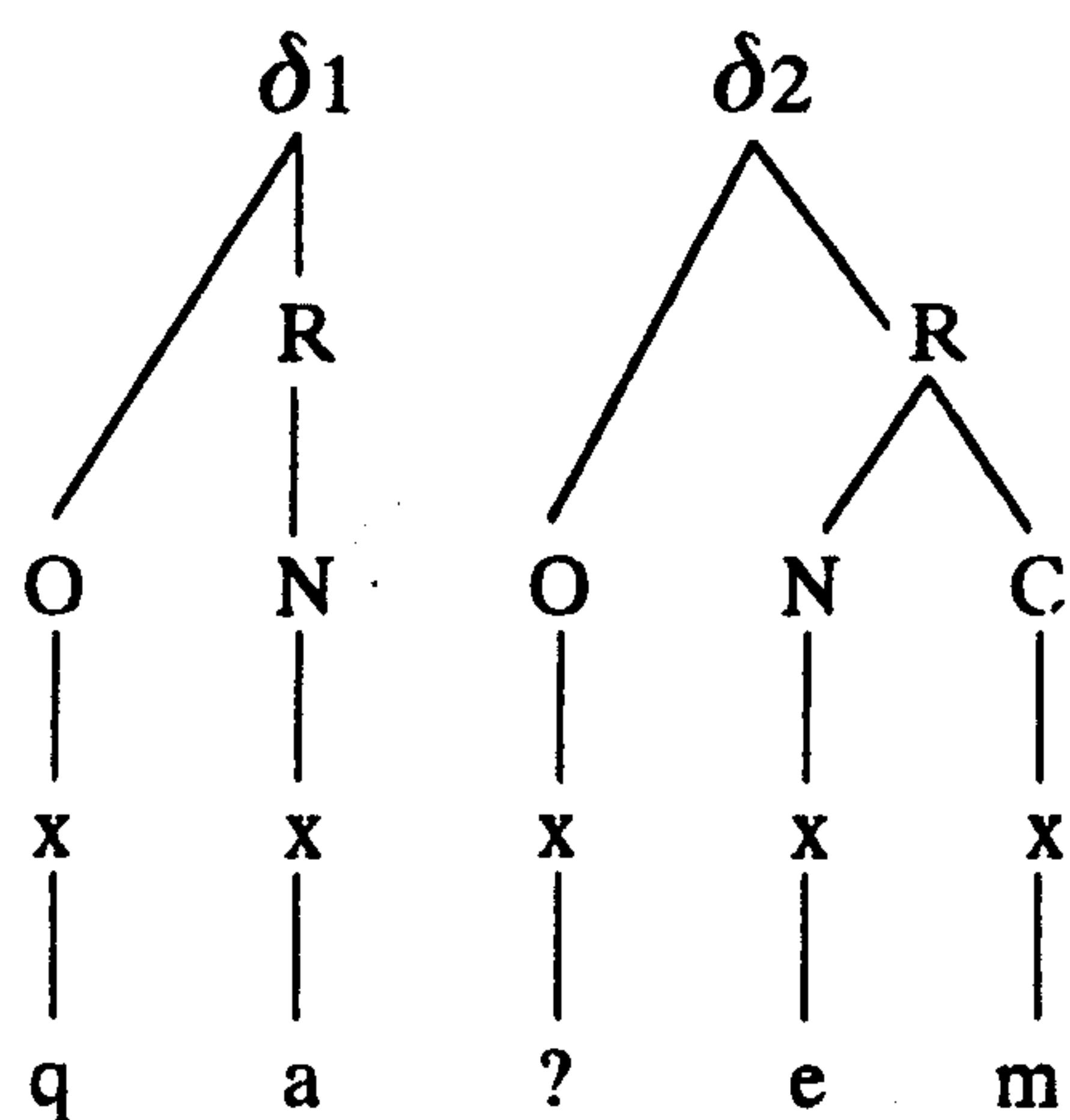


نمونه‌ای دیگر از تأثیری همانند فعل کلامی غیرمستقیم را می‌توان درباره کاربرد لقب قائم برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشاهده کرد. آنچه مسلم است این که آن حضرت هم نام و هم کنیه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند، لیکن برحسب روایات اسلامی از ذکر نام ایشان در زمان غیبت نهی شده (قمی ۱۳۳۲، ج ۲: ۲۸۸) (۱) و در دستورات اسلامی چنین آمده است که هنگامی که لقب قائم برای آن حضرت به کار برده می‌شود، باید به احترام ایشان از جا برخاست. از این رو معمولاً هنگامی که واعظان در سخنرانی‌های خود به این لقب مبارک آن حضرت می‌رسند و قصد ادای احترام از سوی خود و القای آن را به مستمعین دارند، واکه هجای اول آن را می‌کشند، در حالی که هجای دوم تکیه بر می‌باشد. بازنمایی این پدیده به صورت زیر می‌باشد:

۱. شاید این مورد را بتوان نمونه‌ای از تابوی دینی با مفهوم مثبت تلقی کرد و به همین دلیل است که هرگاه بخواهند این نام را ذکر نمایند به صورت حروفی گفته و به شکل م - ح - م - د می‌نویسند. نک: قمی (۱۳۳۲، ج ۲: ۲۸۸).

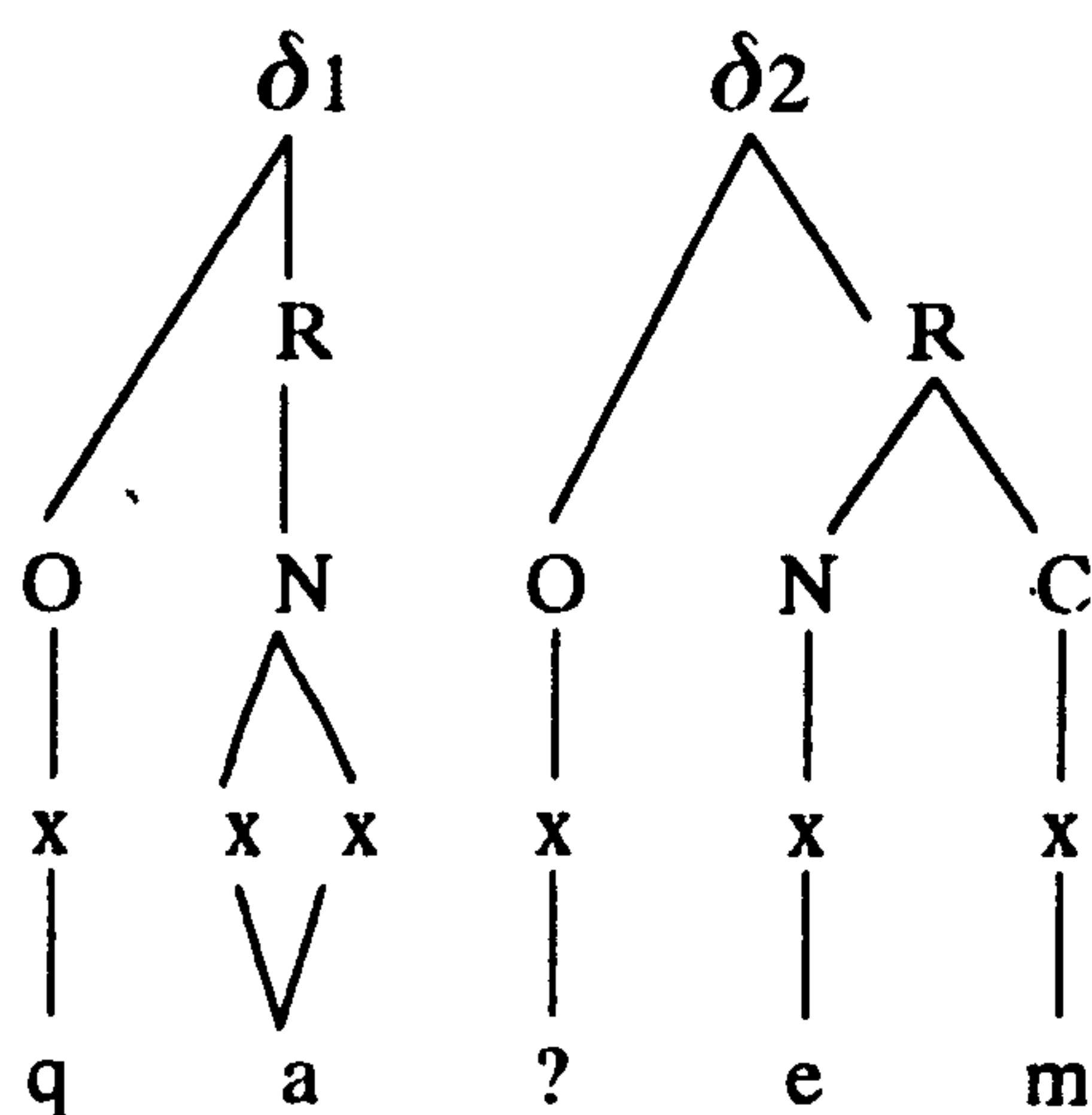
تلفظ عادی

/qa.'?em/



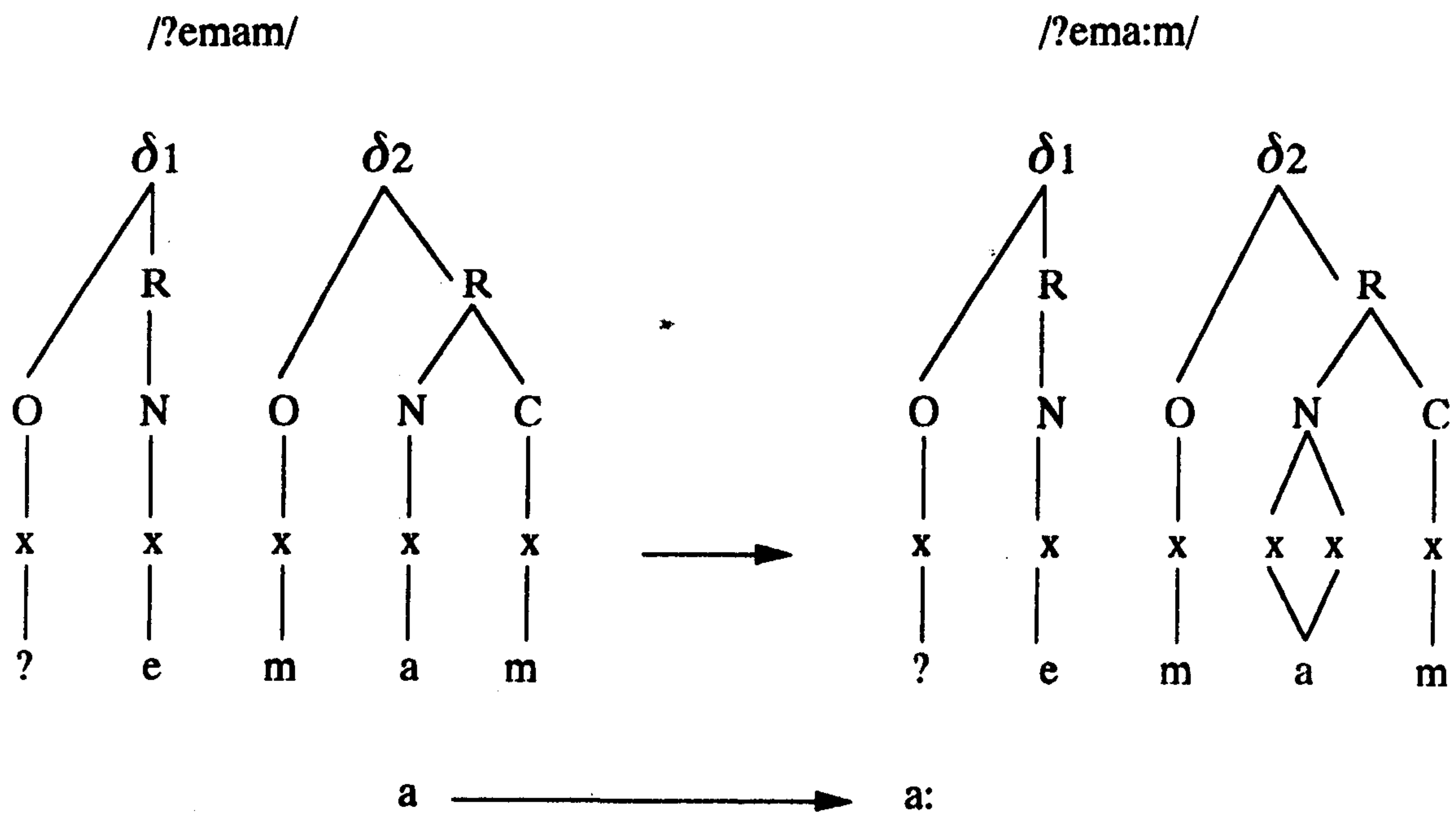
تلفظ تأکیدی با احترام

/qa:.'?em/



a → a:

نمونه‌ای دیگر از مشابه این پدیده را می‌توان در ذکر نام مرحوم حضرت امام خمینی یافت. این پدیده بدین صورت می‌باشد که در مجالس و مناظر برای آن که مستمعین با شنیدن نام مرحوم حضرت امام خمینی احتراماً سه بار صلوات بفرستند، سخنرانان معمولاً وا که دوم لقب امام که هجای تکیه بر هم می‌باشد را قدری کشیده و بدان دیرش می‌دهند و سپس مستمعین سه بار صلوات می‌فرستند. این پدیده را به صورت زیر می‌توان نشان داد:



این نمونه اخیر که مستمعین با شنیدن کاربرد لقب قائم برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به احترام می ایستند و یا صلوات می فرستند و یا با شنیدن نام مرحوم حضرت امام خمینی سه بار صلوات می فرستند را هم می توان نمونه‌ای از افعال کلامی غیرمستقیم تلقی کرد، زیرا گوینده به صراحت به مستمعین نمی گوید که به محض شنیدن این لقب از جای برخیزند، بلکه این مطلب در دانش دایرةالمعارفی و فرهنگی و به ویژه دینی آنان قرار داشته و همراه با سایر مؤلفه‌های فرهنگی فراگرفته شده و از این رو است که مستمعین چنین عکس العملی نشان می دهند.

از دیدگاه نظریهٔ افعال کلامی (speech act theory) این پدیده‌ها را می توان به صورت‌های زیر تحلیل کرد:

از نظر آستن (۱۹۷۵) این پدیده‌ها را می توان از سوی گوینده نمونه‌ای از تبیینی‌ها (expositives) و همچنین رفتاری‌ها (behabitives) دانست، که (۱) عمل لفظی (locutionary act) آن عبارت است از بیان کردن و بر زبان جاری ساختن اسم یا لقب،



آنهم باکشیدن واژه مورد نظر؛ (۲) نیت انشائی (illocutionary act) آنها عبارت است از ادای قصدمندانه احترام از سوی گوینده و القای همین معنا به مستمعین؛ و (۳) تأثیر کلامی (perlocutionary effect) آنها به صورت صلوات فرستادن و یا از جا برخاستن مستمعین تجلی پیدا می‌کند. این مثال‌ها از نظر استن را می‌توان بدین صورت تحلیل کرد که در نگاه اول این کاربردها تبیینی بوده، زیرا به نوعی متضمن اعمال نفوذ بر روی رفتار دیگران است و از سوی دیگر، می‌توان اینها را نمونه‌ای از رفتاری‌ها دانست که در آن هم سخنران و یا واعظ رفتار و سلوک احترام گذاردن خود نسبت به شخصیت‌های مثبت دینی را نشان می‌دهد و هم دیگران را ترغیب به این احترام گذاری دینی می‌نماید. از آن‌جا که در نظریه استن (۱۹۷۵) فعل‌های واژگانی (verbs) و افعال کلامی (acts) تا حدی از یکدیگر تمییز داده نشده‌اند، (سرل ۱۹۷۶: ۹)، ذیلاً به بررسی این موضوع از دید سرل پرداخته می‌شود.

از نظر سرل این نمونه‌ها را می‌توان از دسته افعال کلامی غیرمستقیم دانست. زیرا علاوه بر آن که یک فعل کلامی خاصی ادا می‌شود، معنا و مفهوم فعل کلامی دیگری هم از آن مستفاد می‌گردد (سرل ۱۹۷۵ / ۱۹۹۸: ۶۱۷) و آن فعل کلامی ثانوی (secondary illocutionary act) بیان شده صریح (literal) بوده و فعل کلامی اولیه (primary illocutionary act) از صراحت برخوردار نیست (همان: ۶۲۰؛ مالکیار ۱۹۹۱: ۴۲۲). به بیان دیگر، از نظر سرل این‌گونه کاربردها از سوی گوینده بیانی (expressive) بوده، زیرا حالت روحی وی دال بر ادای احترام می‌باشد (سرل ۱۹۷۶: ۱۲) ولی از جنبه غیرمستقیم آن امری (directive) هستند، زیرا به طور غیرمستقیم گوینده «از شنونده می‌خواهد تا کاری را انجام دهد» (همان: ۱۱).

در خصوص نمونه‌های مورد بحث رکاناتی می‌گوید «[...] هنگامی که یک فعل کلامی غیرمستقیم به طور مرسوم و معمول به واسطه نوع خاصی از جمله بیان می‌گردد، ممکن است ذهن شرکت‌کنندگان در آن تعامل گفتاری به فعل کلامی‌ای که



مستقیماً بیان می‌شود معطوف نشود» (رکانانی ۱۹۹۳: ۲۵۳) و «هنگامی که یک معنای متداعی (implicature) تعمیم می‌یابد (و یا قراردادی شده و یا به مفهوم معیار تبدیل می‌گردد)، شخص دیگر به معنای تحت اللفظی و صریح آن توجهی نمی‌نماید» (همان: ۲۵۴). همین موارد را در این پدیده‌های مورد بحث مشاهده می‌نماییم که مخاطبان به جای توجه کردن به صرف معنای جمله، به مفهوم و معنای متداعی آنها توجه کرده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. همین پدیده از سوی مورگان (۱۹۷۸/۱۹۹۱: ۲۵۰) تحت عنوان معنای متداعی مدار-کوتاه مطرح شده است.

از دیدگاه آلستن هم این پدیده‌ها را می‌توان از سوی گوینده بیانی (expressive) دانست، زیرا «حالت روحی گوینده را می‌رسانند» (آلستن ۲۰۰۲: ۳۴) که دال بر ادای احترام بوده و هم می‌توان اینها را امری (directive) تلقی کرد، زیرا که به «هدایت کردن رفتار دیگران مبادرت می‌ورزند» (همان). بدین طریق است که واعظ و یا سخنران مستمعین را به انجام دادن کاری (خواه کلامی و خواه فیزیکی و خواه هردو با هم) ترغیب و تشویق می‌نماید و آنها هم چنین می‌نمایند.

از سوی دیگر، لازم به یادآوری است که افعال کلامی غیرمستقیم‌انتهایی هستند که یک فعل انشایی به واسطه انجام دادن دیگری صورت می‌گیرد (شیفرین ۱۹۹۴: ۵۹). هر فعل کلامی غیرمستقیم نه تنها محتوای گزاره‌ای عبارت بر زبان جاری شده را بیان می‌کند، بلکه از معنای صریح و تحت اللفظی آن فراتر رفته و معانی متداعی آن را نیز دربر می‌گیرد و لذا در چنین مواردی از افعال کلامی دو فعل انشایی وجود دارد (مالمکیار ۱۹۹۱: ۴۲۲).

بر اساس آنچه گفته شد، دو نمونه‌هایی که در بالا بدان اشاره شد را می‌توان از مصادیق افعال کلامی غیرمستقیم دانست، اما باید به دو نکته اشاره گردد:

(۱) نخست آن که شرایط صحت یا توفیق (felicity/happiness conditions) لازم باید وجود داشته باشد که عبارتند از وجود مجلس و عطف و خطاب و نیز داشتن

مستمعینی که از این پدیده‌ها و عکس‌العمل لازم نسبت به آنها آگاه بوده، دیگر آن‌که گوینده نباید قصد تمرین و یا تظاهر داشته باشد و یا صرفاً این کارها را تقلید نماید. سرل سه شرط برای صحت یا توفیق برمی‌شمارد که عبارتند از شرط آمادگی، شرط صداقت و شرط محتوای گزاره‌ای (سرل ۱۹۷۵/۱۹۹۸: ۶۲۷). شرط آمادگی (preparatory condition) عبارت است از توانایی مخاطب برای انجام دادن عمل مورد نظر (که در این جا توانایی آنها در نشان دادن عکس‌العمل لازم و قراردادی می‌باشد)؛ شرط صداقت (sincerity condition)، تمایل گوینده نسبت به انجام دادن عمل مورد نظر از سوی مخاطب می‌باشد (که در این جا گرفتن ذکر صلوات و یا برخاستن به احترام می‌باشد)؛ و سدیگر شرط محتوای گزاره‌ای است که ناظر بر پیش‌بینی کردن انجام عمل مورد نظر از سوی مخاطب می‌باشد (که در این جا همان صلوات فرستادن و یا برخاستن به احترام می‌باشد). همه این شرایط صحت محقق هستند.

تا اینجا چنین می‌توان نتیجه گرفت که دست‌کم دو جنبه را در پدیده‌های فوق‌الذکر می‌توان دید: یکی آن‌که در مثال‌های داده شده دیرش واکه معرف تغییر یافتن جنبه اجتماعی زبان از گونه عادی یا محاوره‌ای و یا رسمی به گونه دینی بوده و این تأییدی بر این نکته است که تغییرات در سطح ساخت زبان (اعم از این که سطح مورد نظر واجی، ساختوازی، نحوی، عروضی، واژگانی و یا حتی رمزگان (کُد) زبانی باشد) می‌توانند دینی بودن گفتمان را برسازند (کین ۱۹۹۷: ۵۲). در این جا جایگزین h فارسی با h حلقی عربی و دیرش دادن به هجای دوم در نام محمد (در حالی که مرجع آن پیامبر گرامی اسلام باشد)، یکی از مکانیزم‌های دینی کردن گفتمان می‌باشد که انگیزه و دلیل اصلی این کار همان دینی بودن گفتمان است. هر چند که در صورت آوایی (PF [phonetic form]) این دو پدیده را داریم، اما تأثیری به لحاظ واجی در فارسی نداشته و فقط از دید نظریه افعال کلامی و کاربردشناختی



قابل توجه می‌باشد؛ همین پدیده در دیرش دادن به واکهٔ اول لقب قائم مطرح بوده و مصداق دارد. لازم به یادآوری است که اگر مرجع اسم در دو واژهٔ محمد و قائم به ترتیب پیامبرگرامی اسلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نباشد، این پدیده‌ها به عنوان نمودی از احترام گذاردن تلقی نگردیده، کاملاً کاربردهای نابجا (abuses) تلقی می‌گردند (استن ۱۹۷۵: ۱۶).

(۲) دیرش دادن در این بافت‌ها به لحاظ کاربردشناختی جنبهٔ ادای احترام گوینده نسبت به شخصیت دینی مورد نظر را داشته و می‌تواند به ترتیب متضمن دو نوع از افعال کلامی باشد: نخست، ادای احترام دینی، یعنی کاری معادل دعا کردن و یا عرض ارادت دینی و دوّم، نمودی از واداشتن غیرمستقیم مستمعین به انجام دادن یک عمل آمیخته با قصد و نیت دینی می‌باشد.

(۳) فضای گفتمان باید دینی باشد و یا مستعد دینی شدن باشد، آنهم نه با مستمعینی در حد چند نفر و یا در مجلسی که بیشتر به صحبت‌های دوستانه و خودمانی تعلق دارد، بلکه به فضا و بافت موقعیتی (context of situation) که مشخص کننده و تداعی کنندهٔ دینی بودن باشد و تقریباً هر چیزی که درون آن فضا قرار گیرد، به نحو بارزی از صبغهٔ دینی شدن برخوردار گردد.

در این جا ذکر دو مطلب لازم است: نخست به کارگیری نظریهٔ افعال کلامی صرفاً برای بررسی پدیده‌های دینی که توسط جیمز مک کلندن James Mc Clendon و جیمز اسمیت James Smith صورت گرفته است. در این نظریه به چارچوبی سه بخشی برای تجزیه و تحلیل افعال کلامی که به ویژه در رابطه با عقاید دینی مصداق داشته باشند پرداخته می‌شود. اهم نظرات اینها عبارت است: (۱) شرایط اولیه (primary conditions) که بر زبان جاری ساختن عبارات و کلمات را در برگرفته و متناظر با عمل کلامی (locutionary act) استن می‌باشد؛ (۲) شرایط واقعی یا حقیقی (factual and representative conditions) که ناظر بر ایمان داشتن حاضران در جلسه



است، پیش فرض گرفته می شود و (۳) شرایط عاطفی (affective conditions) می باشد که هم ناظر به قصد مندی گوینده و هم ادا کردن پاسخ های مناسب از سوی شنوندگان بوده و البته باید با آهنگ خاصی ادا گردد (استایور ۱۹۹۶ : ۸۲-۸۳). براساس آنچه هم اکنون ذکر آن گذشت، دو پدیده فوق را به صورت زیر می توان تحلیل کرد: نخست، پیش فرض واعظ این است که مخاطبان و مستمعین وی مسلمان بوده، در نتیجه به پیامبر گرامی اسلام اعتقاد دارند و لذا وی برای نشان دادن احترام گذاردن از سوی خود، واکه میانی را اندکی دیرش می دهد که شرایط اولیه (فوق الذکر) برقرار شده و پس از آن مستمعین صلوات می فرستند زیرا که قصد گوینده یا سخنران را از این کشش واکه درک کرده و عکس العمل مناسب را نشان می دهند و با آهنگ خاصی صلوات می فرستند. همین پدیده عیناً به محض بر زبان جاری کردن لقب قائم (همراه با دیرش واکه هجای اول) و عکس العمل مستمعین به صورت از جای برخاستن (و گاهی همراه با صلوات فرستادن و گاهی هم دست راست را به احترام بر سر گذاردن) صدق می کند.

دوم، در مقوله افعال کلامی دو پدیده فعل کلامی تلفیقی (hybrid speech act) و فعل کلامی واکنشی (reactive speech act) هم وجود دارد (ورشوئرن ۱۹۸۷ : ۸۶-۸۵) که اولی ناظر بر چندکاره بودن یک فعل کلامی است که در آن واحد چند فعل همزمان انجام می شود و دومی ناظر بر واکنش های مخاطبان می باشد که همین واکنش ها هم افعال کلامی بوده و دارای تقسیم بندی های ریزتری است، مانند پذیرفتن، تصدیق کردن، موافقت کردن، پاسخ دادن و حاضر جوابی کردن، انکار کردن، مخالفت کردن، محکوم کردن، سرباز زدن و امتناع ورزیدن (همان : ۸۵).

برپایه نظریه فوق از ورشوئرن دو مثال ذکر شده را به صورت زیر می توان تحلیل کرد: دیرش دادن به واکه دوم در ذکر نام محمد یک فعل کلامی تلفیقی بوده که گوینده با آن (دست کم) دو کار انجام می دهد: نخست ابراز احترام به پیامبر گرامی

اسلام است که این را با استفاده از عناصر زبرزنجیری انجام می‌دهد و دیگری واداشتن مستمعین به ذکر صلوات با صدای بلند می‌باشد که انجام دادن همین فعل کلامی واکنش آنها است، فعل کلامی دینی‌ای که با هدف تصدیق کردن، همراهی کردن در ابراز یک اصل اعتقادی دینی و مآلاً ذکر گفتن می‌باشد. نتیجه آن که با توجه به وابستگی رفتار زبانی با فرهنگ (سیفیانو ۱۹۹۲: ۱۸) و نیز این که «گوناگونی قابل ملاحظه‌ای در میان فرهنگ‌ها در خصوص افعال کلامی وجود دارد» (همان: ۵۴)، می‌توان به حق ادعا کرد که در کاربردهای اسلامی انواع بدیعی از افعال کلامی را می‌توان یافت که با مطالعه آنها هم بحث کاربردشناسی نمودهای زبان‌شناختی تکریم دینی تکمیل می‌شود و هم به زوایای کمتر شناخته شده‌ای از تنوعات افعال کلامی در بافت‌های دینی می‌توان دست یافت که هر دو مورد شایسته مطالعاتی مفصل هستند.

سوم، بر پایه نظریه‌های متأخر و آنهایی که پس از اُستن و سرل در باب افعال کلامی مطرح شده‌اند، هر یک از پدیده‌های فوق را می‌توان به صورت زیر تحلیل کرد: میان سخنران و شنوندگان معتقدات مشترکی (mutual beliefs) وجود دارد که بر پایه مبانی خاصی قرار دارد که برای انجام دادن صحیح هر فعل مشترکی (joint act) لازم است و ناظر بر این است که هم سخنران و هم شنوندگان از گزاره‌ای که در اینجا ادای احترام می‌باشد آگاه هستند (کلارک و کارلسن ۱۹۹۱ / ۱۹۸۲: ۱۷۹). کلارک و کارلسن معتقد هستند (همان، ۱۹۶) که آنچه در نظریه‌های معیار فعل‌های کلامی نامشهود است وجود لایه‌ای از افعال نیتی و قصدی است که دقیقاً در لایه زیرین فعل‌های نیتی و قصدی متعارف و معیار قرار دارند. آنها این لایه را فعل‌های آگاهانیدنی (informatives) می‌نامند که برای مستمعین نقش مشارکت‌کنندگان در عمل را به وجود می‌آورند (همان). از آنجا که در نمونه‌های بالا شرکت‌کنندگان با قصد در عمل شرکت می‌کنند، یعنی قصدمندانه صلوات می‌فرستند یا به احترام از جای برمی‌خیزند و همه اینها بر



پایه دانش و یا اعتقاد مشترکی میان آنها برقرار می‌باشد، این عمل را عمل مشارکتی (joint act) می‌نامند (همان: ۱۷۹).

از سوی دیگر، بنا بر فرضیه آگاهانیدن (informative hypothesis)، گوینده با دیرش دادن به واکه مستمعین را از عمل نیتی یا قصدی خود که با هدف رساندن این پیام (احترام) و انتظار (صلوات فرستادن آنان) می‌باشد آگاه می‌سازد (همان: ۱۸۹). از سوی دیگر کلارک و کارلسن معتقد هستند که وجود افعال آگاهانیدنی برای درخواست‌های جمعی (collective requests) ضروری و لازم می‌باشند (همان). نکته دیگری که مطرح می‌باشد این است که در موارد یاد شده مورد بحث در بالا، آنچه سخنران القا می‌نماید به واقع معنای دوم، متداعی و غیرصریح می‌باشد. دیرش دادن به واکه به لحاظ معنایی فی نفسه می‌تواند معانی گوناگونی را در بافت‌های گوناگون القا نماید ولی آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، آنقدر از معنای واضح و شفاف برخوردار است که می‌توان گفت به نحوی مصداق و نمونه‌ای از معنای متداعی مدار کوتاه (short-circuited implicature) می‌باشد (مورگان ۱۹۹۱ / ۱۹۷۸: ۲۵۰).

هر چند که افعال کلامی غیرمستقیم از دو معنای اول و دوم برخوردار هستند که معنای اول به برداشت لفظی از عبارت بیان شده و معنای دوم به مقصود اصلی از کلام برمی‌گردد. (کلارک و کارلسن ۱۹۹۱ / ۱۹۷۹: ۲۰۰) و معنای دوم همان معنای غیرمستقیم و متداعی می‌باشد، لیکن در این خصوص، جایی برای برداشت معنای اول باقی نمانده و معنای دوم سریعاً به ذهن متبادر می‌شود و مخاطبان و مستمعین عکس‌العملی لازم را از خود نشان می‌دهند.

یادآوری یک نکته لازم است و آن این که مورگان در باره معنای متداعی مدار - کوتاه، می‌گوید که ما طبیعت سئوالی و خواهشی فعل کلامی‌ای که بیان شده است را بدون انتساب آن به حضور یک فرایند استنتاج درک می‌کنیم؛ بدین مفهوم که معنای اول



آن به نحوی از انحاء حاضر است ولی چندان هم به چشم نمی آید و به ذهن متبادر نمی گردد. در این حالت است که چون فوراً معنای دوم به ذهن خطور می کند. می توان از معنای متداعی مدار - کوتاه سخن گفت (مورگان ۱۹۹۱ / ۱۹۷۸: ۲۵۰).

با استناد به این نمونه ها می توان گفت که گونه های زبانی و جنبه های ساختارمند زبان نه تنها نظامی اشاری و دلالی از نشانه هایی که دال بر معانی اجتماعی هستند را ایجاد می کند، بلکه برداشت معانی متداعی در لایه های عمیق تر زبانی و نیز عملکردهای اجتماعی مردم و اهل زبان خود نشانگر ریشه دار بود این جنبه های حساس زبانی در فرهنگ می باشند. پس شاید بتوان ادعا کرد که تنها افعال کلامی، بلکه ادب، نزاکت، تکریم و حتی برخی شعائر دینی هم ریشه در چنین جنبه هایی از فرهنگ به ویژه فرهنگ دینی جامعه زبانی مورد مطالعه دارند.

در اینجا به نمونه ای پرداخته می شود که هم جنبه دینی دارد و هم به اعمال تکریم می پردازد. در قرآن مجید آیه وجود دارد که هرگاه کسی هر یک از آنها را به طور زنده بخواند سجده واجب به جا آوردن بر او لازم است، یعنی پس از قرائت این آیات باید بی درنگ قرائت قرآن را برای چند لحاظ متوقف نموده، به سجده رفته و ذکر مخصوصی را هم بر زبان جاری کند. حال اگر شخص ثالثی هم ناظر قرائت این آیات شریفه بوده و صدای قاری را شنیده است، وی نیز باید سجده واجب به جای آورد. این اعمال، یعنی قرائت آیه سجده و به جای آوردن سجده، نمونه بارزی از یک فعل کلامی غیرمستقیم و در عین حال پیچیده می باشد که هدف از آن تکریم کردن عملی خداوند بزرگ می باشد. در اینجا آنچه اتفاق می افتد، برخورداری قاری و مستمع یا مستمعین از وجوب سجده با شنیدن قرائت آیه مورد نظر می باشد که به صورت اعتقاد و دانش مشترک هر که درآمده است. چیزی که در اینجا اتفاق می افتد، نمونه ای دیگر از معنای متداعی مدار کوتاه می باشد که در آن نه قاری و نه مستمعین به معنای آیه و نیز تردید در عمل سجده کردن یا نکردن نپرداخته، عمل

سجده کردن را به عنوان عکس العملی در برابر این پدیده زبانی انجام داده و مآلاء دست کم دو عمل دینی به جای می آورند: نخست ادای احترام نسبت به ساحت مقدس قرآن کریم و دوم انجام دادن فریضه و عملی دینی که برای قاری به مجرد بر زبان جاری کردن و برای مستمعین به مجرد شنیدن واجب می گردد. در اینجا نه به طور صریح و نه به طور تلویحی سخن از واداشتن و یا ترغیب قاری و مستمعین به سجده نیست، بلکه دانش فرهنگی و اعتقادی ما از فرهنگ اسلامی چنین اقتضا می نماید.

در خصوص لقب قائم برای حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف می توان گفت که این مورد نمونه ای از تابوی دینی هم می باشد. بر زبان جاری کردن تابو نوعی مجازات و یا ناخرسندی را در پی دارد (شوسکی و کالبرت ۱۹۷۳: ۱۴۳) و از آن جا که تابوی یکی از پدیده های جهانی در همه زبانها بوده (اولمان ۱۹۶۶: ۲۴۵)، لیکن موارد و مصادیق آن از زبانی به زبان دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر متغیر می باشد (لهمن ۱۹۷۳: ۲۱۶)، می توان گفت که تأثیرات بر زبان جاری کردن تابوها می تواند به لحاظ کاربردشناختی پدیده های جالبی را از تعامل میان معتقدات فرهنگی (اعم از دینی و غیردینی [خرافات]) و زبان و تأثیر آن در ساخت زبان را نشان دهد.

#### کتابنامه:

- ۱- قمی، شیخ عباس، (۱۳۳۲) منتهی الآمال، ۲ ج، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- 2- Alston, W. P. (2000) *Illocutionary acts and sentence meaning*, Ithaca: Cornell University Press.
- 3- Bloomfield, L. (1933) *Language*, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- 4- Clark, H. H. (1979) Responding to indirect speech acts, *Cognitive Psychology*, 11: 430-477, repr. in Davis, ed. (1991). pp. 199-230.
- 5- Clark, H. H., and T. B. Carlson (1982) Speech acts and hearer's beliefs, in Smith, ed., pp. 1-36; repr. in Davis, ed. (1991), pp. 177-198.



- 6- Davis, S., ed. (1991) *Pragmatics: A reader*, New York: Oxford University Press.
- 7- Jones, D. (1967/1976) *The phoneme: Its nature and use*, 3rd ed., Cambridge: Cambridge University Press.
- 8- Kasher, A., ed. (1998) *Pragmatics: Critical concepts*, 6 vols, London: Routledge.
- 9- Keane, W. (1997) Religious language, *Annual Review of Anthropology*, 26:47-71.
- 10- Keating, E. (1996) Constructing hierarchy: Women and honorific speech in Pohnpei, Micronesia, *International Journal of the Sociology of Language*.
- 11- Kenstowicz, M. (1994) *Phonology in generative grammar*, Cambridge, MA: Blackwell.
- 12- Laver, J. (1996) *Principles of phonetics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 13- Lehmann, W. P. (1973) *Historical Linguistics: An introduction*, 2nd ed., New York: Holt, Rinehart and Winston.
- 14- Malmkjaer, K. (1991) Speech act theory, in Malmkjaer, ed., pp. 416-424.
- 15- Malmkjaer, K., ed. (1991) *The linguistics encyclopedia*, London: Routledge.
- 16- Morgan, J. L. (1978) Two types of convention in indirect speech act, in Cole, ed., pp. 261-280; repr. in Kasher, ed. (1998), vol. 4: *Presupposition, implicature, and indirect speech acts*, pp. 639-657. Also in Davis, ed. (1991), pp. 242-253.
- 17- Pike, K. L. (1947) *Phonemics: A technique for reducing language to writing*, Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- 18- Recanati, F. (1987) Performative utterances in general and explicit performatives in particular, section 41, Part III ('The pragmatics of performative utterances') of *Meaning and force: The pragmatics of performative utterances* (Cambridge: Cambridge University press), pp. 169-175; repr. in Kasher, ed. (1998), vol. 2: *Speech act theory and particular speech acts*, pp. 512-518.
- 19- Recanati, F. (1993) *Direct reference: From language to thought*, Oxford: Blackwell.
- 20- Schiffrin, D. (1994) *Approaches to discourse*, Oxford: Blackwell.
- 21- Schusky, E. L., and T. P. Culbert (1973) *Introducing culture*, 2nd ed., Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- 22- Searle, J. (1965) What is a speech act? in Black, ed., pp. 221-239; repr. in Giglioli, ed. (1972), pp. 136-154.
- 23- Searle, J. R. (1972) Chomsky's revolution in linguistics, *The New York Review of*



- Books*, 18.12: 16-24.
- 24- Searle, J. R. (1975) Indirect speech acts, in Cole and Morgan, eds., pp. 59-82; repr. in Kasher, ed. (1998), vol.4: *Presupposition, implicature, and indirect speech acts*, pp. 617-638. Also repr. in Davis, ed. (1991), pp. 265-277.
- 25- Searle, J. R. (1975/1979) Speech acts and recent linguistics, in Searle (1979): 162-179.
- 26- Searle, J. R. (1976) A classification of illocutionary acts, *Language in Society*, 5:1-23.
- 27- Searle, J. R. (1979) *Expression and meaning*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 28- Searle, J. R. (1989) How performatives work, *Linguistics and Philosophy*, 12:535-558; repr. in Vandervekon and Kubo, eds. (2001), pp. 58-107.
- 29- Sifianou, M. (1992) *Politeness phenomena in England and Greece: A cross-cultural perspective*, Oxford: Clarendon Press.
- 30- Smith, N. V., ed. (1982) *Mutual knowledge*, London: Academic Press.
- 31- Stiver, D. R. (1996) *The philosophy of religious language: Sign, symbol, and story*, Oxford: Blackwell.
- 32- Ullmann, S. (1966) Semantic universals, in Greenberg, ed., pp. 217-262.
- 33- Vanderveken, D., and S. Kubo, eds. (2001) *Essays in speech act theory*, Amsterdam: Benjamins.
- 34- Verschueren, J. (1978) What people say they do with words, in Dressler, *et al.*, eds., pp. 723-726.
- 35- Verschueren, J. (1980) *On speech act verbs*, Amsterdam: Benjamins.
- 36- Verschueren, J. (1987) *Pragmatics as a theory of linguistic adaptation*, Antwerp, Belgium: International Pragmatics Association.
- 37- Verschueren, J., J.-O. Östman, and J. Blommaert, eds. (1995) *Handbook of pragmatics 1995*, Amsterdam: Benjamins.
- 38- Verschueren, J., *et al.*, eds. (1998) *Handbook of pragmatics*, Amsterdam: Benjamins.
- 39- Verschueren, J. (1999) *Understanding Pragmatics*, London: Arnold; New York: Oxford University Press.